

موضوع تحقیق:

صفویه

زیرنظر دبیر:

جناب آقای سیانی

محققین:

ابوالفضل بهنامه- امیربوژمهرانی- ناصر شاکری

مدرسه شهید مهدی دانشجو

کلاس ۳/۳

سال تحصیلی ۸۶-۱۳۸

فهرست:

چکیده

صفویه

ظهور صفویه و وحدت ملی

صوفیان سپاهی و جانسپار صفوی

داعیه ایجاد سلطنت شیعی در اوایل عهد صفوی

تربیت شیخ حیدر توسط اوزون حسن

شیخ حیدر و دعوت در خروج دین حق

شیخ حیدر و غزو کرکس

فروپاشی دولت صفویه

شرح حال

وزارت سلطان محمد

تحصیل و تدریس

صفویه

چکیده :

در تاریخ ایران پس از اسلام ظهور سلسله صفویه نقطه عطفی است مهم؛ زیرا که پس از قرن‌ها، ایران توانست با دستیابی مجدد به هویت ملی، به کشوری قدرتمند و مستقل در شرق اسلامی تبدیل شود. این کشور به رقابتی نزدیک به امپراطوری شمال برمی‌خیزد و دایره سروری و خلافت عثمانیان را بر ممالک اسلامی رد می‌کند. حکومتی که صفویان در اوایل قرن دهم هجری برپا کردند یک حکومت مذهبی و بر پایه تشیع بود، این دوره

نزدیک به دو قرن و اندی طول کشید. با تأسیس این حکومت مقطع جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد. زمانه‌ای که ایرانیان برای کسب هویت خود به تکاپو پرداختند، و لذا این دوران از اهمیت خاصی برخوردار شد. با توجه به تأثیر طولانی مدت دستاوردهای صفویان تا عصر حاضر، می‌توان گفت که آنها در حل و فصل مشکلات برخاسته از امور نظامی، اقتصادی، مذهبی و اجتماعی تا حدود قابل ملاحظه‌ای موفق بودند. در این دوره،

نعمت و فراوانی حاصل شد، امنیت بر راهها سایر گسترده، تجارت و بازرگانی به شکوفایی رسید؛ اقلیتها محل تساهل و تسامح مذهبی قرار گرفتند؛ دشمنان خارجی عقب زده شدند؛ هنرها و صنایع در حد و حجم قابل اعتنائی شکوفان گردیدند و دانشمندان بزرگی در عرصه فلسفه پدیدار شدند. سلسله‌هایی که پس از صفویان بر سر کار آمدند در پیدا کردن راه حل برای مشکلات موجود جامعه به اندازه صفویان موفق نبودند. نظام صفویان به رغم

فشارهای داخلی و خارجی به مدت دوپست و بیست و پنج سال در ایران ثبات و استواری

پدید آورد

صفویه

تقریباً "یک صد سال بعد از مرگ تیمور، از میان هرج و مرج و تجزیه و تفرقه‌ای که در

گیرودار بین سرکردگان طوایف ازبک و تیموریان در ماوراءالنهر و در کشمکش

ترکمنان سیاه گوسفند و سپید گوسفند با یکدیگر و با بقای خاندان تیمور و چنگیز در

ایران در جریان بود، ایران پیر و فرتوت و مجروح از ستم و غارت مستبدان بزرگ و

کوچک، به صورتی ناگهانی و برخلاف انتظار، بعد از نهمصد سال که از سقوط ساسانیان

می گذشت، دوباره به یک دوران وحدت ارضی، دولت ملی، و تمامیت نسبی قدم

گذاشت. این تحول را محققان و پژوهشگران تاریخ، اعتلای ایران به مرحله دولت ملی

خوانده‌اند و با اندک تسامح و مختصر استثنا می توان دوران صفویه و بعد از آن را، تا

حدی به همین عنوان تلقی کرد .

در عهدی که ایران زمین از جانب ماوراءالنهر به وسیله نیروی «نوپدید» اما مخالف و

مهاجم ازبک، و از جانب آسیای صغیر - روم - توسط نیروی رقیب و منازع و تجاوزگر

عثمانی تهدید می شد، در داخل نیز دستخوش تفرقه و ملوک الطوایفی خاندانهای متنوع و

گوناگون و بی اعتنا به سرنوشت عمومی و ملی ایران بود. خوزستان، درگیر دخالتها و طغیان غلات مشعشی بود، نواحی اران، در دست خاندان شروانشاهان، خراسان در اختیار بقایای تیموریان، و عراق عجم، فارس و آذربایجان در دست ترکمانان آق قویونلو قرار داشت. منازعات بی وقفه آق قویونلو با تیموریان و با ترکمانان قراقویونلو، تمام اطراف و اکناف ملک را دچار تجزیه و تفرقه و در معرض از دست دادن پیوند با دیگر مناطق و مردمان ایران زمین کرده بود که از دیرباز به هم پیوسته، هم فرهنگ و هم سرنوشت بودند.

ظهور صفویه و وحدت ملی :

ظهور صفویه و جهش ناگهانی و تا حدی تصادف گونه آنها به صحنه حوادث عصر، از منظر منافع ملی، پیشامدی جالب و درخور توجه است، زیرا ایران فلک زده و ملک زده را که دیگر انتظاری، به وحدت ملی آن نمی رفت، از زوال چاره ناپذیر و روزافزون قطعی و نهایی، نجات داد.

ارتقاء ایران به این مرحله، بوسیله کسانی انجام گرفت که جد آنها شیخ صفی الدین اردبیلی، به خاندان رسالت منسوب بودند، هر چند انتساب آنها به خاندان رسالت، مورد انکار جدی بسیاری از پژوهشگران و مورخان است. مریدان و سپاهیان صفوی هم بی هیچ تردید، این فرمانروایان را به علت انتساب به شیخ صفی الدین به نام صفویه علوی می خواندند و از اولاد امام هفتم - شیعه - امام موسی الکاظم علیه السلام -

می‌شمرند و به عنوان مرید و تابع، ایشان را مرشد کامل، صوفی اعظم و مظهر امامت و حتی رمز الوهیت می‌پنداشتند و از هیچ گونه طاعت و جانسپاری در راه آنها دریغ نمی‌کردند، حتی سربازی و سراندازی در راه مرشد کامل و صوفی اعظم را موجب نیل به سعادت اخروی تلقی می‌کردند .

صوفیان سپاهی و جانسپار صفوی :

این صوفیان سپاهی و جانسپار که ایران در پرتو شور و علاقه آنها، وحدت و تمامیت ارضی و شخصیت و هویت قومی و ملی خود را باز یافت، به هیچ وجه وارثان احساسات ملی یا طالبان تجدید حیات به فراموشی سپرده شده ایرا باستان نبودند، بلکه قومی بودند که زبانشان ترکی، اعتقادشان تشیع آمیخته به خرافات غلات، و شعارشان مخالفت با اهل سنت متعصب ازبک و عثمانی بود که ایران را به چشم یک طعمه به آسان گوار می‌نگریستند، هر چند اگر شور و هیجان مهارناپذیر همین قوم نبود، الحاق ایران به قلمرو ازبک و عثمانی و یا تجزیه و تقسیم آن بین حکام سنی عصر نامحتمل نبود .

صفویه که به پشتیبانی و جانفشانی دسته‌ای ترکمانان صوفی و شیعی متعصب، به تدریج موفق به ایجاد قدرتی جنگی، متحد و به کلی متمایز از تمام دولتهای اسلامی مشابه شدند، پس از شیخ صفی (وفات ۷۳۵ ق/ ۱۳۳۵ م) به گرد فرزندش صدرالدین موسی جمع

شدند. وی همچنان در خانقاه پدر تکیه گاه مریدان و مرشد طالبان تصرف بود و تا پایان حیات خویش (۷۴۹ ق ۱۳۹۲ م) مورد توجه و اکرام طبقات عام و امیران و رجال و بازرگانان عصر قرار داشت. پس از صدرالدین موسی، پسرش سلطان علی معروف به خواجه علی سیاه پوش به جای او نشست. وی که التزام شعار سیاه را وسیله تظاهر به سوگواری شهیدان ائمه و اعلام تشیع ساخت، با اظهار نسب نامه‌ای، شجره انتساب خود و پدرانش را به ائمه شیعه رساند. از سوی دیگر، انتساب به خاندان علی (ع) را هم که پدر و جدش ظاهرًا در اظهار و اعلام آن اصراری به جای نیاورده بودند، اعلام کرد و بدین سان دروازه تصوف را بر روی تشیع که تا آن ایام جز به ندرت با آن تفاهم نداشت برگشود. این تفاهم که تصوف و تشیع را در بعضی آداب و عقاید به خاطر نزدیکی به اقوال غلات، به هم نزدیک ساخت، البته در نزد اکثر علمای شیعه، حتی در عهد دولت صفویه، مورد تایید واقع نشد.

داعیه ایجاد سلطنت شیعی در اوایل عهد صفوی :

داعیه ایجاد یک سلطنت شیعی که لازمه و نتیجه خروج (اجتناب ناپذیر شیعه برای) اعلام دین حق (محسوب می شد، ظاهرًا" بعد از خواجه علی (۸۳۰ ق / ۱۴۲۷ م) و نخستین بار توسط پسر او سلطان ابراهیم اعلام شد. اینکه او را شیخ شاه خوانده اند، ظاهرًا" از آن رو است که تنظیم و ترتیب مقدمات برای قیام صوفیان صفوی باید به وسیله وی آغاز شده باشد. شیخ شاه برای نیل به این هدف، توجه مریدان جنگجو و مستعد قتال را که وجود

آنها در پیرامون خانقاه همواره موجب تشویش خاطر حکام محلی بود، به ضرورت غزو و جهاد در بلاد گرجستان جلب کرد، اما فرمانروایان قراقویونلو که در این هنگام در آذربایجان و نواحی مجاور، قدرت را در دست داشتند، اینگونه نهضتها را، فقط تا حدی که تحت نظارت و موافق با اشارت خود آنها باشد، اجازت می دادند و تاخت و تاز در نواحی مجاور قلمرو آنها را به هر بهانه باشد، مغایر با قدرت و نظارت خود در امور آذربایجان و نواحی تلقی می کردند. فعالیت پیگیر و منسجم صوفیان اردبیل برای کسب قدرت نظامی و سیاسی تشکیل دولات مستقل شیعی که توسط شیخ شاه آغاز شده بود، به وسیله پسر او شیخ جنید رهبری و دنبال شد. وی که بعد از پدر (۸۵۱ ق / ۱۴۴۷ م) از جانب مریدان، مرشد کامل و صاحب سجاده ولایت خوانده شد، موقع را برای خروج که مریدانش از مدتها پیش طالب آن بودند، مناسب یافت و وی که چندی در سوریه، طرابوزان و سایر بلاد عثمانی سر کرده بود، سرانجام با جمیع مریدان که عده شان حدود پنج هزار جنگجوی جانسپار بود، در نواحی آمد، به اوزون حسن، سرکرده ترکمانان سنی آق قویونلو پیوست و به رغم انتظار جهانشاه قراقویونلو، مورد استقبال و تکریم واقع گشت (۸۶۱ ق / ۱۴۵۷ م) سرکرده آق قویونلو، خواهر خود، خدیجه بیگم را هم به این شیخ جوان که به خاندان رسالت هم انتساب داشت تزویج کرد (۸۶۳ ق / ۱۴۵۹ م) و حتی به او رخصت داد تا در قلمرو وی از جانب خود، خلفایی برای نشر دعوت و تعلیم طریقت صفوی گسیل نماید. یکسال بعد، شیخ جنید در جنگی که به قصد جهاد با کفار چرکس

عازم قفقاز بود، در مقابل خلیل سلطان - حاکم شروانشاه - مغلوب و کشته شد. جالب اینکه در این جنگ، شیخ جعفر، عموی شیخ جنید، و جهانشان حاکم شیعه مذهب قراقویونلو، حاکم شروانشاه را تشویق و یاری کردند تا بتوانند در این نبرد با شیخ متعصب شیعی پناه برده و مورد تایید اوزون حسن اهل سنت، فائق آید .

تربیت شیخ حیدر توسط اوزون حسن :

پسر و جانشینان او، شیخ حیدر، خواهر زاده اوزون حسن بود که یک ماه بعد از وفات پدر به دنیا آمد، اما در نزد اوزون حسن تربیت یافت. بعدها، هنگامی که ده سال بیشتر نداشت، در موکب اوزن حسن و تحت حمایت او وارد اردبیل شد (۸۷۴ ق / ۱۴۶۹ م) و در همان سنین کودکی، بر وفق سنت معمول پیروان خویش، به تشویق و تایید آنها به عنوان مرشد کامل و صوفی اعظم، امور بقعه و خانقاه صفوی را از شیخ جعفر تحویل گرفت، هر چند جریان امور همچنان در دست شیخ جعفر باقی ماند و تا زمانی که او زنده بود، شیخ زاده خردسال، برای توسعه دعوت پدر مجالی نیافت . با مرگ شیخ جعفر، شیخ حیدر هم که به سنین رشد رسیده بود، مقارن با ایامی شد که صوفیان جان نثار از تاجیک نثار از تاجیک و ترکمان، از تمامی نواحی، مثل آمد و آناتولی و شام و طالش و گیلان، برای تجدید عهد با مرشد کامل و پیر طریقت خود، به نواحی اردبیل سرازیر شدند. در همان ایام هم، اوزون حسن، دختر خود - مارتا - را، که علمشاه خاتون یا ملیحه بیگم نیز خوانده می شد

به عقد ازدواج این خواهر زاده جوان و محبوب خود در آورد (۸۸۰ ق / ۱۴۷۵ م) و این خویشاوندی مضاعف، شیخ جوان خانقاه صفوی را حیثیت و اعتبار سیاسی بیشتری بخشید.

شیخ حیدر و دعوت در خروج دین حق

شیخ جوان با آنکه به دنبال مرگ اوزون حسن خود را از حمایت امیران آق قویونلو بی بهره یافت، اما ادامه دعوت پدران و سعی در خروج دین حق را بر عهده خود لازم دید. وی از همان هجده سالگی، برای از سرگیری غزوه های مقدس خویش به تدارک اسلحه و تنظیم سپاه پرداخت، لباس متحدالشکل صوفیانه‌ای به رنگ کبود هم برای غازیان خویش طرح کرد که از جمله شاه کلاه دوازده ترکی به شکل تاج و رنگ سرخ بود، به همین مناسبت هم، آنها را سرخ کلاهان یا قزل برک یا قزلباش گفتند.

شیخ حیدر و غزو کرکس

در بیست و چهار سالگی، شیخ حیدر توانست اسباب خروج دین حق را با اقدام به غزو کرکس دنبال کند. و از این جنگ غنایم بی شمار به دست آورد. چهار سال بعد با تجهیزات کاملتر در همان نواحی دست به لشکرکشی دیگر زد که آوازه شجاعت او را در بین مسلمین آن نواحی در همه جا نشر کرد. سپس حمله‌ای انتقام جویانه به شروان کرد تا با جنگبا فرخ یسار، انتقام خون پدر بازستاند. فرخ یسار که در نبرد به قلعه گلستان که بعدها عهدنامه شوم بین قاجار و سپاه روس، آن را مشهور ساخت رفت، قلعه محاصره شد

و نبرد سرنوشت ساز بین دو سپاه رخ داد، اما شیخ حیدر در جریان نبرد کشته شد (۸۹۳ ق

1488 / م .)

پس از مقتول شدن شیخ حیدر، مریدانش، با سلطان علی پسر شیخ بیعت کردند. در این

ایام، رستم بیگ در آذربایجان داعیه امارت یافت، نخست با پسر خردسال شیخ از در

عطوفت و مهربانی درآمد، اما اندک اندک از کثرت و قدرت مریدانش در بیم شد و در

صدد دفع آنها برآمد. سلطان علی که از انگیزه رستم بیگ آگاه شد، اردوی او را ترک

گفت، رستم بیگ نیز به تعقیب آنها پرداخت، سلطان علی با آن که تنها هفتصد تن در

اختیار داشت با رستم بیگ به جنگ پرداخت و سر باخت.

فروپاشی دولت صفویه

این نکته که فروپاشی دولت صفویه از شاه سلیمان شروع شد چندان درست نیست، زیرا

چنانکه گفته شد زمره های فروپاشی از دوران شاه صفی آغاز شد که طی حکومت شاه

عباس دوم، با اقداماتی که وی انجام داد، متوقف شد؛ تا اینکه با روی کار آمدن شاه

سلیمان آهنگ سرآشویی و زوال بالا رفت. شاه سلیمان که پادشاهی دائم الخمر بود،

کوچکترین علاقه ای به امور نظامی و دولتی نداشت، او که قبل از جلوس بر تخت

سلطنت به غیر از زمان و خواجه سرایان سپاه با کسی معاشرت نکرده بود، بلکه از آموختن

علم سلطنت محروم ماند پس از جلوس بر تخت سلطنت نیز به شکار تفریح با زمان خود می پرداخت همین عمل موجب شد که وزرا به میل و اراده خود کارهای دولتی را انجام دهند.

فرزندان شاه سلان حسین بهتر از وی نبود و لقب او «ملاحسین» گویای شخصیت اوست. شورای خصوصی زمان حرم و خواجگان دربار که شاه هیچ کنترل بر آنها نداشت، سبب گردیده بود که آنها در محور نهاد حاکمه خود قرار دهند. بدین طریق و سستی و ضعف حاکمان سیاسی، موجب ظهور نیروهای مذهبی جدید و مجتهدان و عناصر وابسته به مذهب، گردید که ظهور این گروه سبب درگیرهای کشاکشایی میان نیروهای مذهبی قدیمی و عناصر مذهبی فعلی، تسلط و کنترل حکومت از اصول قدرت روحانیون سیاست تهجیب و خشونت آنان در امر حکومت و اقلیتهای دیگر موجود در جامعه شد که پایه های پوسیده دولت صفوی را برای در هم ریختن توسط افغانان فرمان فراهم کرد.

بی علاقگی شاهان این دوره به امور نظامی و لشگری - اختلافات میان عناصر حکومتی، توجه بیش از حد شاهان به امور مذهبی، زمینه مناسبی شد تا آشوبگران و دشمنان داخلی و خارجی از وضع به وجود آمده استفاده و با ورود افغانان نلجایی انحلال و انحطاط کامل حکومت نمایان شود.

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

منبع: www.percianhistoreblojfa.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com